



رابرت مالی دلایل شکست تنها ایده سیاست خارجی آمریکا

در قبال موضوع فلسطین را اثبات می کند

توهم «راهکار ۲ دولتی»

۱۷ اکتبر، اگر فقط یک تأثیر عینی بر سیاست بین الملل گذاشت، اثبات ناکارآمدی راه‌حلی بود که دست کم از ۱۹۹۳ و توافق اسلو، به عنوان تنها راه‌حل مناقشه اسرائیل و فلسطین از سوی ایالات متحده و متحدان تل آویو بر جهان تحمیل شده بود: راه‌حل ۲ دولتی. این ایده به عنوان فرمول نهایی صلح و تنها راهکار حل اشغال فلسطین فشار مضاعفی بر سیاست خارجی دولت‌ها و سازوکارهای بین‌المللی گذاشته است. مفضل این راهکار در نقطه‌ای به شکست رسیده است که ماهیت آپارنایدی رژیم صهیونیستی پیش از هر زمانی برای جامعه جهانی آشکار شده است و این تنها دلیلی است که به طور اتوماتیک راهکار ۲ دولتی را به شکست می کشاند؛ چرا که جوهره آپارناید اسرائیل بر پایه نفی هرگونه حقی برای مردم فلسطین استوار شده است.

در ۲ سال گذشته و دوران پساجنگ غزه، حالا تمامی هیأت حاکمه صهیونیستی متفق القول این ایده را کنار گذاشته‌اند و صحبت از اشغال کامل و ضمیمه کردن کرانه باختری در جریان است. از بعد عملیاتی هم ایده ۲ دولتی زایلیده از سیاست خارجی آمریکایی چون واقعیات تاریخی و اشغالگری اسرائیل را نادیده می گیرد، محکوم به شکست بوده است. بعد از آتش بس در غزه، دونالد ترامپ اعلام کرده است که طلوع تاریخی صلح در خاورمیانه فرا رسیده است. با این حال، در حال حاضر حتی مشخص نیست که خودآتش بس پایدار بماند، چه برسد به اینکه راهی عملی برای حل بلندمدت در مساله اسرائیل و فلسطین وجود داشته باشد. استفن والت ۲ هفته قبل در فارن پالیسی نوشت: توافق ترامپ تمام مسائل سیاسی دشوار را به نقطه‌ای نامشخص در آینده موقوف می کند و در مورد تازش‌های مداوم اسرائیل برای بلعیدن کرانه باختری کاملاً ساکت است. بنابراین برای باور به موفقیت این طرح، باید اعتقاد داشت که جهان خارج، بویژه ایالات متحده، فشار بی‌امان خود را بر اسرائیل حفظ خواهد کرد تا توافق فعلی را نگه دارد و در نهایت به یک راه‌حل عادلانه و دائمی برای درگیری طولانی با فلسطینیان دست یابد. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد نتانیاهو، حامیان راستگرای او یا دیگر طیف‌های اسرائیلی مایل به پذیرش یک راه‌حل واقعی دودولتی با نوعی کنفدراسیون تک‌کشوری باشند، حتی اگرطمینان یابند حماس و دیگر جناح‌های فلسطینی کاملاً به حاشیه رانده شده‌اند.

در چنین شرایطی در کوئرتز در پادکست فارنز با رابرت مالی در این رابطه گفت‌وگو کرده است. کوئرتز می گوید کمتر کسی با دشواری‌های پیچیده صلح در موضوع فلسطین و اسرائیل آشناتر از راب مالی است. او به عنوان یک مقام ارشد خاورمیانه در دولت‌های آمریکا از دهه ۱۹۹۰ خدمت کرده است و در لحظات امید فراوان و ناامیدی بیشتر، با رهبران اسرائیلی و فلسطینی روبه‌رو شده است. مالی در مقاله اخیر خود در فارن آفرز که براساس کتاب جدیدی است که مشترکاً با حسین آغا نوشته، استدلال می کند که علت این ناامیدی، سیاست واشنگتن در قبال راه‌حل دو دولتی است که نه فلسطینی‌ها و افعال آن را می خواهند و نه صهیونیست‌ها، مالی و آغا استدلال می کنند که ایالات متحده حتی زمانی که تلاش‌هایش به فاجعه منجر شده ادعای موفقیت کرده است. راب مالی انتقاد شدیدی از دهه‌ها سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را نه می دهد؛ سیاستی که به نظر او بیشتر منطقه را بی‌ثبات و ملتهب کرده تا اینکه به صلحی پایدار کمک کرده باشد.

در این لحظه، آتش بس در غزه عمدتاً برقرار است. حملاتی صورت گرفته و مشخص نیست که آتش بس در چه بلندمدت پایدار بماند یا نه، چه برسد به مسائل گسترده‌تر. اما درباره وضعیت فعلی صحبت خواهیم کرد. قبل از آن، می خواهیم به عقب برگردیم و بررسی کنیم که چگونه به اینجا رسیدیم، مقاله‌ای که شما و آغا نوشته‌اید، سیاست آمریکا در قبال مناقشه اسرائیل و فلسطین را در چند سال اخیر دو واقع چنده ده گذشته زیر سؤال می برد و منطق بنیادین سیاست واشنگتن را که براساس پیگیری راه‌حل دودولتی است، به چالش می کشد. شما در کاخ سفید بودید، در دولت کلینتون و سالیسیت خارجی را هدایت می کردید، اما اگر می‌توانستید به رئیس جمهوری کلینتون و رئیس خود در آن زمان درباره وکتری متفاوت مشورت دهید، یا تو چه به روزیکر آغاز شده‌ها روند اسلو، چه می گفتید؟ بهترین راه برای برخورد با مساله در آن زمان چه بود؟

این سؤال بسیار خوبی است و پاسخ دادن به آن سخت است، زیرا بخشی از استدلال کتاب ما این است که شاید خود پیگیری این راه‌حل اشتباه بوده است. اما فرض کنیم که دولت به دنبال راه‌حل دودولتی بود. اولین سؤالی که از رئیس جمهوری می پرسیدم، اگر دوباره به تیم می پیوستم، این بود که فکر می کنم رئیس جمهوری کلینتون این موضوع را به عنوان اولویت ذکر کرده بود، چیزی که به نظر می رسید از نظر احساسی می خواست، تقریباً به عنوان هدیه‌ای که دریافت کرده بود، اما هرگز مشخص نبود که این یک اولویت مثبت ملی است که در آن صورت او آماده بود سرمایه سیاسی داخلی و خارجی را صرف کند و باز هم با نگاه به گذشته، به نظر می رسد این چیزی بود که خوب است داشته باشیم، نه چیزی که باید داشته باشیم و ما تصمیم را از ابتدا نگیرید که چقدر آن را می خواهید، چقدر فشار می خواهید بر هر دو طرف وارد کنید، چقدر آماده هستید که روابط‌ها و مشکلات تاریخی هر دو طرف را ببیزیرید، در واقع خود را وارد چیزی می کنید که بسیار عمیق‌تر از آن چیزی است که برای آن آماده‌اید.

امروز از نظر شما حتی اگر دیپلماسی بسیار قوی‌تری در کار بود و رئیس‌های سیاسی بیشتری پذیرفته می شد، باز هم نتیجه بنیادین تغییر می کرد؟

ما می گویم، اشتباهات، خطاهای محاسباتی و سوءبرداشت‌های زیادی از سوی آمریکایی‌ها و دیگر طرف‌ها وجود داشت و همین باعث شد کاری که ذاتاً بسیار دشوار بود، هر چقدر ممکن، چیزی لازم بود همه چیز درست پیش برود، در حالی که هیچ چیز درست پیش نرفت.

دوکشوری تلاش می کنیم.» به تدریج، برای افراد خوش نیت به پناهگاهی تبدیل شد تا امید را از دست ندهند، چون فکر می کردند تنها راه امید همین است. برای افراد بد نیت نیز پناهگاهی بود تا بگویند «ما داریم تلاش می کنیم»، در حالی که می دانستند این تلاش هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت. در واقع، به یک شعار دخیالی تبدیل شد.

ما در کتاب از واژه‌هایی چون «توهم» و «دروغ» استفاده کرده‌ایم، اما بعد‌ها با واژه‌ای از فلسفه آشنا شدم-چرندیت-که جالب است، چون کسی که از آن استفاده می کند، نه به درستی و نه به نادرستی سخنش اهمیت می دهد؛ هدفش چیز دیگری است. در اینجا نیز همین طور است؛ سیاستمداران این جمله را می گویند چون باید چیزی بگویند تا در سمت درست بحث قرار بگیرند و با گفتنش مساله را کنار بگذارند، حتی وقتی همه چیز در زمین در جهت مخالف پیش می رود و هیچ تلاشی برای توقفش نمی کنند. بنابراین شاید حتی بیشتر از «دروغ»، همان واژه «چرندیت» برازنده‌تر است. چون در این نقطه، تکرار آن شعار دیگر هیچ ارتباطی با واقعیت یا امکان تحقق ندارد.

در کتاب توضیح می دهیم که این شعار معمولاً برای اهدافی کاملاً بی ربط به صلح مطرح می شد. گاه برای تشکیل ائتلاف علیه تروریسم در «جنگ علیه ترور»، گاه برای توجیه حمله به عراق یا مقابله با ایران، گاه برای مهار جنبش‌های اسلام‌گرا و در دوران بایدن، برای ختنی کردن تصویری که دولت آمریکا را در جنایات جنگی اسرائیل همدست می دانست. بنابراین در همه این شکل‌های مختلف، کسانی که آن را تکرار می کردند، نه به آن باور داشتند و نه فکر می کردند قابل تحقق است، بلکه صرفاً به دلایل سیاسی دیگر این حرف را می زدند.

من مکالماتی از این نوع را با اوایما، کری و مارتن ایندیک داشته‌ام. در مقاله‌ای که با حسین آغا نوشتم، او اشاره می کند به گفت‌وگویی که پیش از مرگ ایندیک با او داشت، جایی که مارتن گفت: «اما بی‌توانیم از راه‌حل دودولتی دست نکشیم، چون بدون آن فقط ناامیدی باقی می ماند».

در مورد اوایما باید بگویم که او به خوبی می دانست اما حرف‌هایی می زنیتم که هرگز به واقعیت تبدیل نخواهند شد، اما فکر می کرد لازم است آنها را بیان کند. نکته‌ای او را گفت و برای من بسیار معنادار بود این بود: «بعضی‌ها می گویند اسرائیل غیرمنطقی رفتار می کند، اما شاید غیرمنطقی واقعی ما باشیم؛ چون تصور می کنیم اسرائیل باید رفتارش را تغییر دهد در حالی که هیچ هزینه‌ای برای ادامه همین مسیر نمی پردازد.» اگر چه اسرائیل برای اسرائیلی‌ها هزینه‌ای ندارد، اگر سیاست‌هایش در کرانه باختری و غزه بدون تبعات است، چرا باید رفتار خود را تغییر دهد؟ با وجود احترام زادم با اوایما، او هم حاضر نبود یا شاید نمی توانست) اقداماتی انجام دهد، تا

اسرائیل بهای تداوم وضعیت موجود را بپردازد. در واقع، دولت اوایما داستانی است از «سخنرانی‌های بزرگ» و «پیشرفت بسیار اندک در عمل».

اگر بخواهم نقش مارتن ایندیک را مجسم کنم، باید بگویم او در مقاله‌ای پیش از مرگش با عنوان «رستاخیز عجیب راه‌حل دوکشوری، یا لحنی اندوه‌بار نوشت که شاید افراد خلاق‌تر از او بتوانند راهی تازه بیابند، اما مساله این است که راه‌حل دوکشوری بارها و بارها امتحان شده اما هیچ‌گاه به نتیجه نرسید. کافی است به تعداد شهرک‌نشینان یا ذهنیت امروز اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها نگاه کنیم، به‌ویژه پس از ۷ اکتبر، وقتی مردم می گویند «تنها راه ممکن نیست، است»، در واقع چون نمی‌توانند گزینه دیگری تصور کنند، این را می گویند. آنچه ما از «راه‌حل دودولتی» می گوئیم، همان نسخه‌ای است که از روند اسلو بیرون آمد؛ تفکیک سخت میان دو ملت و دو دولت. این دیگر ممکن نیست؛ نه از نظر جغرافیایی، نه جمعیتی، و نه از نظر احساسات و هویت‌های عمیق‌تر دو ملت. پیام نخست من به کسانی که هنوز به راه‌حل دودولتی باور دارند این است:

دیگر بار اثبات برعهده شماست که نشان دهید چگونه می خواهید به آن برسید. چون تا اینجا فقط گفته‌اید «هیچ گزینه دیگری نیست»، اما خود آن هم دیگر «گزینه‌ای واقعی» نیست. پیام دوم من به دیگران این است: مساله فقط یافتن گزینه‌ای جایگزین نیست، بلکه درک این است که شکست راه‌حل دودولتی خودش بذر فاجعی را کاشت که امروز شاهدش هستیم. بین «روند صلح» و حوادث خونین



پیام نخست من

به کسانی که

هنوز به راه‌حل

دودولتی باور

دارند این است:

دیگر بار اثبات

برعهده شماست

که نشان

دهید چگونه

می خواهید به

آن برسید. چون

تا اینجا فقط

گفته‌اید «هیچ

گزینه دیگری

نیست»، اما

خود آن هم دیگر

«گزینه‌ای واقعی»

نیست. پیام دوم

من به دیگران

این است: مساله

فقط یافتن

گزینه‌ای جایگزین

نیست، بلکه

درک این است که

شکست راه‌حل

دودولتی خودش

بذر فاجعی را

کاشت که امروز

شاهدش هستیم

دو سال گذشته گسستی وجود ندارد. این حوادث ادامه منطقی همان توهمی هستند که تصور می کردیم در مسیر صلح پیش می رویم. وقتی می شنوم برخی می گویند: «باید اجازه دهیم ایده دو دولتی از بین برود، چون در آن صورت مردم ایمان‌شان را از دست می دهند»، پاسخ من این است: آیا واقعاً فکر می کنید امروز فلسطینی‌ها حتی رهایی اسرا، نمی‌توانند وسایل می خورند؟ شاید ما خودمان را فریب داده‌یم، اما آنها نه. افکار عمومی هم این اهداف نظامی حاصل شده، این به معنای

اگر بخواهم به این پرسش پاسخ دهم که اگر رئیس جمهور آمریکا بسودم یا به مشاوره می‌دام، چه باید می‌کردم به نظرم وظیفه واشنگتن این نیست که از پیش بگوید راه‌حل باید یک کشور، دو کشور یا چهار کشور باشد. باید بر یک اصل پای بفشارد: هر کسی که میان رود اردن و دریا (دریای مدیترانه) زندگی می کند باید از حقوق سیاسی و مدنی برابر برخوردار باشد. سیاست آمریکا باید بر اساس همین معیار قضاوت کند: آیا سیاست طرف‌ها این اصل را بربری را رعایت می کند یا نه.

اما متأسفانه در دولت بایدن، همین «در آغوش گرفتن گرم اسرائیل» ادامه یافت. این تصور وجود داشت که با حمایت گرم و انتقاد خصوصی می توان بر اسرائیل اثر گذاشت، اما نتیجه همیشه یکسان بود: اسرائیل آغوش را به یاد می سپارد و انتقاد را فراموش می کند. پس از ۷ اکتبر، این دیسپلین به اوج خود رسید. ایالات متحده کاملاً در پیروی از مسیر اسرائیل پیش رفت، در حالی که اسرائیل در غزه مرتکب جنایات فجیع جنگی می شد. آمریکا نفوذ عظیمی داشت، به‌ویژه به خاطر ارسال سلاح، اما هرگز از آن استفاده نکرد. آمریکا می توانست بگوید: «اگر می خواهید جنگ را ادامه دهید، بدون سلاح‌های ما نمی‌توانید». اگر اسرائیل می خواست به قیمت از دست دادن سلاح‌های آمریکایی، کشتار را ادامه دهد، انتخاب خودش بود، به جای آن، دولت بایدن سلاح‌ها را

همچنان فرستاد و در عین حال می گفت «ما بی وقفه برای آتش بس تلاش می کنیم» در حالی که همین ارسال سلاح‌ها تضمین می کرد آتش بس هرگز اتفاق نیفتد.

دولت نتانیاهو می گوید: «دیدید؟ اگر فشار نظامی نمی‌آوردیم، حماس تسلیم نمی‌شد و گروهان‌ها را آزاد نمی‌کرد.» اما من با این منطق مخالفم. هیچ هدفی، حتی رهایی اسرا، نمی‌تواند وسایل غیرانسانی و کشتار گسترده غیرنظامیان را توجیه کند. حتی اگر فرض کنیم برخی اهداف نظامی حاصل شده، این به معنای

مشروع بودن جنایت نیست. در نهایت، درباره نقش ترامپ در آتش بس اخیر باید گفت ترکیبی از عوامل باعث آن شد: خستگی دو طرف، فشار بین‌المللی، و محاسبات سیاسی داخلی اسرائیل. اما باید پذیرفت که ترامپ کاری کرد که دولت بایدن نتوانست؛ او مستقیماً با بازگراکن گفت‌وگو کرد، حتی با حماس از طریق ترکیه و قطر و در نهایت به نتانیاهو گفت «کافی است، تماش کن.» این روش من غیرمتعارف بود، اما مؤثر. شاید همین «صراحت عریان» برای بسیاری در منطقه از ریاکاری اخلاقی واشنگتن بایدن صادقانه‌تر به نظر آمد.

چشم‌انداز صلح در این مقطع چگونه است؟ اگر آتش بس یا حداقل وضعیتی بهتر از یک ماه پیش حفظ شود، آیا پیش‌بینی می‌کنید این وضعیت پایدار بماند؟

با توجه به پیچیدگی‌ها و ابهامات طرح ترامپ، دلایل زیادی برای بدبینی و شک وجود دارد. هیچ ناظر بی‌طرفی برای ارزیابی تعلقات وجود ندارد و هیچ نهادی نیست که بتوان به آن مراجعه کرد. پس از آتش بس، اظهارات رئیس جمهوری و مقامات ارشد درباره نحوه ارزیابی اوضاع گیج‌کننده بود. گاهی می‌گویند اقدامات حماس در غزه توجیه‌پذیر است، گاهی همدار می‌دهد اگر ادامه دهند، نابود خواهند شد. بنابراین نمی‌توان پیش‌بینی کرد این دولت چه موضعی خواهد گرفت

یا چه فشاری بر هر دو طرف وارد می‌کند. با این حال، ممکن است آتش بس حفظ شود، زیرا نه همین اسرائیل و نه حماس در حال حاضر علاقه‌ای به ازسرگیری کامل درگیری‌ها ندارند. با وجود این، این آتش بس شکننده خواهد بود، زیرا اختلافات اساسی درباره توانایی اسرائیل در حمله به حماس و حفظ کنترل منطقه وجود دارد. در مراحل بعدی، مانند ورود کامل نیروهای بین‌المللی برای تثبیت وضعیت و عقب‌نشینی به حاشیه، نیاز به مشارکت فعال آمریکا و نظارت بر هر دو طرف وجود دارد.

اگر به ترتیب اولویت‌ها نگاه کنیم، ابتدا آتش بس و آزادسازی اسرا است، سپس اداره بلندمدت غزه و ورود نیروهای بین‌المللی برای تثبیت و در نهایت، عقب‌نشینی حماس. مرحله بعدی، صلح بین فلسطینی‌های غزه و کرانه باختری است که دست‌یابی به آن دشوارتر است. هرچه به حلقه‌های بعدی نزدیک می‌شویم، احتمال تحقق آن کمتر می‌شود.

در مورد فرمول‌های اداره غزه و اصلاح رهبری فلسطینی و امنیت غزه، آیا اینها واقعا بیانیه‌ها و قابل اجرا هستند؟ ترامپ توانایی زیادی برای عبور از قوانین سیاسی و ایجاد تغییرات دارد، اما دولت آمریکا هنوز دقیقاً نمی‌داند چه می‌خواهد و نمی‌تواند قدرت خود را به طرحی عملی معنای بازگشت به همه چیزهایی است که از ابتدای تأسیس برای آن ایستاده‌اند و به نوعی به جنبشی تبدیل می‌شوند که خود از ابتدا محکوم کرده‌اند.

همچنین برای اسرائیل سخت است که قبول کند یک نیروی بین‌المللی واقعی به عنوان حائل بین اسرائیل و غزه عمل کند. یا امنیت خود را به نهادی خارجی بسپارد. ممکن است نسخه‌ای از این طرح وجود داشته باشد که نقش بین‌المللی بیشتری داشته باشد، کشورهای عرب خلیج فارس تأثیر بگذارند.

در مورد برنامه هسته‌ای ایران، حملات اسرائیل و آمریکا برنامه هسته‌ای ایران را فقط به عقب انداخته است. هنوز حدود ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی شده ۶۰ درصد وجود دارد و آژانس بین‌المللی انرژی

قادر به بازرسی نیست، ایران برای بازسازی برنامه خود به سختی تصمیم خواهد گرفت. در حالت کلی، ایران هنوز می‌تواند برنامه هسته‌ای خود را ادامه دهد. از سوی دیگر، آمریکا ممکن است برای توافق جدید خواستار محدودیت‌های بیشتر در برنامه موشکی و حمایت ایران از گروه‌های شبه نظامی شود که ایران حاضر به چنین چیزی که به معنای تسلیم کامل است، نخواهد بود.

می‌توان یک توافق احتمالی دید که در ازای رفع برخی تحریم‌ها، ایران تعلیق محدود فعالیت‌های هسته‌ای خود را قبول کند و مذاکرات با آمریکا ادامه یابد. برامب ممکن است فراتر از محدودیت‌های اوایما و بایدن عمل کند و تجارت و سرمایه‌گذاری را ایران را جذب کند. بازگشت به برجام در دولت بایدن کند پیش رفت، زیرا ایران نسبت به تعهد آمریکا بدبین بود و ملاحظات داخلی نیز وجود داشت. بنابراین، آمریکا زمان زیادی از دست داد.

دوم اینکه فکر می‌کنم باید این روند را زودتر آغاز می‌کردیم. نباید منتظر می‌ماندیم تا کمتر از یک سال به پایان دوره ریاست جمهوری باقی بماند. از دید فلسطینی‌ها، از آنها خواسته می‌شد بار دیگر امتیازاتی «پیش از حد» بدهند؛ در حالی که از نظر خودشان، پیش‌تر امتیاز بزرگی داده بودند - یعنی پذیرفته بودند فقط ۲۲ درصد از تمام فلسطین تاریخی را داشته باشند. و حالا از آنها خواسته می‌شد از همان هم بگذرند، آن هم در زمانی که رئیس جمهوری آمریکا در آستانه ترک قدرت بود و نخست‌وزیر اسرائیل هم معلوم نبود در قدرت بماند یا نه. در چنین شرایطی طبیعی بود که رهبران فلسطینی بگویند: «ما قرار است امتیاز بدهیم، اما معلوم نیست چیزی از آن نصیب‌مان شود. پس به نظرم باید زودتر آغاز می‌کردیم، روند را در دست می‌گرفتیم و یک دیدگاه آمریکایی درباره چگونگی پایان کنفرانس می‌داشتیم، نه اینکه بیش از اندازه تحت تأثیر برداشت‌ها و فرضیات اسرائیلی از شکل نهایی توافق قرار بگیریم.



صرف‌نظر نکنند. این وضعیت می‌تواند یک تعادل ناپایدار باشد، اما حداقل قابل تصور است.

روایت پیروزمندانه‌ای از سوی دولت اسرائیل و حمایتش پس از هفتم اکتبر وجود داشت. اسرائیل در برخورد با حماس در شمال و مقابله با ایران فعال بود و ادعا می‌کند با کمک آمریکا برنامه هسته‌ای ایران را مختل کرده است، اگرچه ایرانی‌ها همچنان حاضر به گفت‌وگو با آژانس بین‌المللی انرژی نشده‌اند و وضعیت به مراتب بدتر نشده است.

در مورد اسرائیل، فلسطین و آمریکا، مشکل تبدیل قدرت نظامی به منافع سیاسی و دیپلماتیک وجود دارد. اسرائیل امروز از نظر منطقه‌ای و نظامی قدرتمند است، اما منزوئ‌تر از همیشه است و نتوانسته قدرت خود را به دستاورد سیاسی تبدیل کند. فلسطینی‌ها حمایت بین‌المللی زیادی دارند، اما جنبش ملی فلسطین بسیار ضعیف و بدون رهبری است و قادر به ارائه دستاورد ملموس به مردم خود نیست.

ترامپ توانایی زیادی برای عبور از قوانین سیاسی و ایجاد تغییرات دارد، اما دولت آمریکا هنوز دقیقاً نمی‌داند چه می‌خواهد و نمی‌تواند قدرت خود را به طرحی عملی معنای بازگشت به همه چیزهایی است که از ابتدای تأسیس برای آن ایستاده‌اند و به نوعی به جنبشی تبدیل می‌شوند که خود از ابتدا محکوم کرده‌اند.

همچنین برای اسرائیل سخت است که قبول کند یک نیروی بین‌المللی واقعی به عنوان حائل بین اسرائیل و غزه عمل کند. یا امنیت خود را به نهادی خارجی بسپارد. ممکن است نسخه‌ای از این طرح وجود داشته باشد که نقش بین‌المللی بیشتری داشته باشد، کشورهای عرب خلیج فارس تأثیر بگذارند.

در مورد برنامه هسته‌ای ایران، حملات اسرائیل و آمریکا برنامه هسته‌ای ایران را فقط به عقب انداخته است. هنوز حدود ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی شده ۶۰ درصد وجود دارد و آژانس بین‌المللی انرژی قادر به بازرسی نیست، ایران برای بازسازی برنامه خود به سختی تصمیم خواهد گرفت. در حالت کلی، ایران هنوز می‌تواند برنامه هسته‌ای خود را ادامه دهد. از سوی دیگر، آمریکا ممکن است برای توافق جدید خواستار محدودیت‌های بیشتر در برنامه موشکی و حمایت ایران از گروه‌های شبه نظامی شود که ایران حاضر به چنین چیزی که به معنای تسلیم کامل است، نخواهد بود.

می‌توان یک توافق احتمالی دید که در ازای رفع برخی تحریم‌ها، ایران تعلیق محدود فعالیت‌های هسته‌ای خود را قبول کند و مذاکرات با آمریکا ادامه یابد. برامب ممکن است فراتر از محدودیت‌های اوایما و بایدن عمل کند و تجارت و سرمایه‌گذاری را ایران را جذب کند. بازگشت به برجام در دولت بایدن کند پیش رفت، زیرا ایران نسبت به تعهد آمریکا بدبین بود و ملاحظات داخلی نیز وجود داشت. بنابراین، آمریکا زمان زیادی از دست داد.

دوم اینکه فکر می‌کنم باید این روند را زودتر آغاز می‌کردیم. نباید منتظر می‌ماندیم تا کمتر از یک سال به پایان دوره ریاست جمهوری باقی بماند. از دید فلسطینی‌ها، از آنها خواسته می‌شد بار دیگر امتیازاتی «پیش از حد» بدهند؛ در حالی که از نظر خودشان، پیش‌تر امتیاز بزرگی داده بودند - یعنی پذیرفته بودند فقط ۲۲ درصد از تمام فلسطین تاریخی را داشته باشند. و حالا از آنها خواسته می‌شد از همان هم بگذرند، آن هم در زمانی که رئیس جمهوری آمریکا در آستانه ترک قدرت بود و نخست‌وزیر اسرائیل هم معلوم نبود در قدرت بماند یا نه. در چنین شرایطی طبیعی بود که رهبران فلسطینی بگویند: «ما قرار است امتیاز بدهیم، اما معلوم نیست چیزی از آن نصیب‌مان شود. پس به نظرم باید زودتر آغاز می‌کردیم، روند را در دست می‌گرفتیم و یک دیدگاه آمریکایی درباره چگونگی پایان کنفرانس می‌داشتیم، نه اینکه بیش از اندازه تحت تأثیر برداشت‌ها و فرضیات اسرائیلی از شکل نهایی توافق قرار بگیریم.

سعودی‌ها باید مراقب باشند که رابطه با اسرائیل را زود عادی‌سازی نکنند، زیرا دیدگاه عمومی جهان عرب و مسلمانان نسبت به اسرائیل منفی است.



برش

